

پیش به سوی قرن جدید:



• راه‌های رسیدن به فنا / صفحه ۵

• پیش به سوی قرن جدید / صفحه ۷

• پایه‌های مهندسی یا مهندسی‌های پایه؟ / صفحه ۹

گلچین

سال اول-شماره هفتم - اسفند ۱۴۰۰

سَناسنامه

از شما چه پنهان، مدتی قبل در گروه تلگرامی هیئت تحریریه سانسوریا بحثی بی پایان آغاز شد که با استقبال بی نظیری مواجه گردید، به گونه‌ای که حتی اکانت‌های دیلیت شده با بازگشتی مقتدرانه آمدند تا نظرشان را راجع به تساوی حقوق زن و مرد بیان کنند. و حوالی همان روز بود که جرعه‌ای به نام «**کلیپ‌سسن**» در اذهان متفکران و دغدغه‌مندان نشریه درخشید! بعد از آن، این دو هفته نامه با شماره مجوز ۱۴۰۰۶۷۲ به ثبت رسید و اکنون شماره هفتم آن روبه‌روی شماست. **جالب است بدانید اولین بار پیشنهاد داشتن نشریه‌ای صرفاً برای بانوان، از سمت یکی از آقایان بیان شد، این را گفتم که فکر نکنید ما مرد ستیزیم یا قرار است مردها مخاطب ما نباشند. صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر این نشریه، نسیم اسدی نژاد نامی است. طراح این شماره از نشریه: زهرا کرامتی‌پور است و ویراستاری‌اش را هم مائده چنارانی به انجام رسانیده. البته قرار است در ادامه مدیرمسئول و طنازان این شماره از نشریه بیشتر خودشان را معرفی کنند.**

فهرست

- ۳ معرفی نویسنده‌گان
- ۴ سخن سردبیر
- ۵ راه‌های رسیدن به فنل
- ۶ گرگ تریخ موجود تاریخ
- ۷ پیش به سوی ترقی جدید
- ۸ بوی بهاری خرید
- ۹ پایه‌های مهندسی یا مهندسی‌های پایه؟
- ۱۰ قطع روابط دیپلماتیک ارمنستان با ایران

طنازان این نشریه :

مائده چنارانی



بسم الله الرحمن الرحيم
 چنارانی است؛ مائده.
 مدیریت مالی است؛ دانشجو.
 در دانشگاه تغلیک است؛ امام رضا.
 عضو نشریه سانسوریا است؛ نویسنده.
 طنز نویس است؛ نمکدان.
 یکی یک دانه دفتر است؛ فل دیوانه. عه
 نه بیفشید این اشتباه شرا دوباره می‌گوییم؛
 یکی یک دانه دفتر است؛ قائم قائم.
 چنگ چو است؛ با ناقضان حقوق زنان.
 مذهبی است؛ شیعه روزه امامی.
 پر سخن است؛ زبان دراز.
 بی شوهر است؛ مهرور.
 آستیکمات و تنبل است؛ عینکی.
 همسایه امام رضا است؛ مشهور.
 بی شغل است؛ علاف.
 صدق الله العلی العظیم

یاسمین آله‌دادی



یک نیمه نویسنده هستم با آهوی قلم تازه کار. عاشق حیوانات علی الفصوص ماکیان هستم. اهل شیراز و ساکن شور فیلاتم.

زهره



زهراست، سرگرم حرفه نوشتن در نقطه‌ای از جهان که سرانه مطالعه‌اش ۴ دقیقه است! و صد البته با سابقه و عقبه‌ای کمتر از میزور ربع قرن؛ دارای رشته تمهیلی نامرتبط، به گونه‌ای که در حال شنا و یا زدن سرویس هوشی مویبی همزمان در سوراخ سمبه‌های مغز خود در پی موضوعی برای نگاشتن است. ایلالتا با اجازه بزرگترها این را هم باید اضافه کرد که وی بر این باور است، طنز هقایق تلخ را با شیرینی به خورد آدم می‌دهد و به گونه‌ای آشتی با دنیای واقعی با نگاهی متفاوت است!

زینب کابینه



وی دمای بدنش به پلوتون نزدیک‌تر بود تا این ۳۷ درجه معروف، سال‌ها در پی رویای فاک فورد که نه، چرک گرفته‌اش است. گاه از آن سو با آسب فیالی می‌دوید این سو، گاه بر عکس!

زهره آزراهیمی



وی در رشته مدیریت مالی در دانشگاه امام رضا علیه السلام مشغول به تحصیل است. در نویسندگی استعداد دارد، فصوصاً از آن نوعش که فنده را بر لب انسان‌ها می‌نشانند. به تازگی وی وارد عرصه شاعری هم شده است و دستی در آن نیز دارد. همین دیگر

زومنه ستاره



امتحان میکنیم...۱...۲...۳... صدرا میار؟
 به نام فرا...
 ستاره ای بدرخشید و استعداد درخشانش، آوازه دانشگاه فردوسی شد
 دل رمیده اساتید علوم ریاضی را انیس و شاگرد نمونه شد
 فلابه تعریف از فود نباشه! (که اصلاً هم نیست، مهم نیت و قلب پاکمه!) ستاره ای درخشان در رشته آمار دانشکده علوم ریاضی متولد شد که ذوقی شگرف نسبت به نوشتن و آمارگیری دارد و کاملاً عدالت را بین حرفه و زندگی رعایت می‌کند.
 یک عدد دانشجوی کتاب خوان و علم دوست شریبید که حتی تقریبش هم با خواندن و نوشتن پر می‌شود و فلابه‌اش در یک کلام: ((چونش و کتاباش)) عاشق رشته نوشتن در گرایش طنز می‌باشد چون معتقد است: ((دنیا با طنز و شوخی، زیباتر میشود)) و حتی میتواند از دل هنری ترین لفظه‌های احساسی زندگی هم برایتان فنده خلق کند، البته انشالله، اگر فرا بفواهد!

نسیم نژاد



یک ادای نویسندگی هستم که معتقدم با نوشتن می‌شود حال فیلی‌ها را فوب کرد. سه سال است که آهاری به دستم داده‌اند و توقع دارند سقف رویاهایم از آسمان به کارگاه جوش برسد. کانون و انجمن و تشکیلی در دانشگاه نمانده که رنگ نسیم ندیده باشد. نشریه هم بدیدترین تهره دوران دانشجویی ام است و امیدوارم برفلاف و اهرهای تفهصی، نتیبه نوایی این مرحله کمی بیشتر از صرفاً پاس کردن باشد. صبر اظرافیایم باید به قامت بلند آرزو باشد وگرنه توش می‌شود بلاک و ریپورت!

راه‌های رسیدن به فنا

مانند چنارانی

در انتهای ترین نقطه‌ی فضای زیر تخت لمیده‌بودم و از خرده‌بیسکویت‌های کپک‌زده تغذیه می‌کردم. پادشاهی‌ای دست و پا کرده بودم برای خودم. گلوله‌های مو و کش‌های مفقود شده، به شدت از من اطاعت می‌کردند؛ چون از تک‌تکشان قدرت‌مندتر بودم. آن‌جا تاریک، نمور و کثیف بود و به همین علت هیچ‌کس تمایلی نداشت که دماغش را وارد حوزه استحفاظی‌ام کند و همین مایه آسایش خیال من بود. تا آن‌روز شوم...

روزی که پوریا خانه نبود و مادر و خواهرش با عزم‌های جزم و موهای گوجه‌شده^۱، وارد اتاق شدند. بوی انواع شوینده‌های بهداشتی اتاق را برداشته بود. زیردستانم ترسیده بودند. گلوله مو می‌گفت با چشم خودش جاروبرقی را دیده و از ترس هیبت آن، بی‌اختیاری ادرار گرفته. کش‌ها زجه می‌زدند و می‌گفتند که دیگر نمی‌خواهند از موهای پریا نگاه‌داری کنند. من هم نگران بودم. اما نه برای خودم؛ بلکه برای پوریای ذلیل مرده. اگر آن دو زن مرا می‌دیدند، پوریا به خاک می‌رفت. میان فکر و خیال‌هایم، تخت کنار رفت و نوری عظیم به قلمرو ام تابید. فهمیدم که دیگر لحظه مرگم فرا رسیده. گلوله موها و کش‌ها جیغ می‌زدند و فرار می‌کردند. و فَوْقَ مَآ وَقَع... پریا مرا دید. ابتدا شوکه شد و سپس لبخندی بس شیطانی (از آن‌هایی که آنابل ایران^۲ تحویل‌مان می‌داد)، زد.

دستش را به سمت من آورد و من گرخیدم. سپس سریع مرا در جیب شلوارش قایم کرد و گفت: «مامان من یک دقیقه می‌رم توی بالکن و میام.»

و به غرغره‌های مادرش که می‌گفت: «یک‌بار نشد مثل بچه آدم کمکم کنی؛ همش از زیر کار در می‌ری. حالا هر گورستونی می‌خواهی بری برو.» هیچ توجهی نکرد.

من در آن جیب تنگ و تاریک احساس خفگی می‌کردم. ناگهان صدای پریا که سعی داشت یواش حرف بزند آمد: «به به! سلام آقا پوریا. چطوری؟ ریه‌ها ت چطورن؟»

– نه داداشی جونم مغزم سالم سالمه، حواسم سرجاش. تازه امروز با مامان خونه تکونی می‌کردیم. بگو چی پیدا کردم؟

– اشتباه نکن پوری جون! اتفاقا کاملا به تو مربوطه. چون پاکت سیگار تو پیدا کردم.

او مرا می‌گفت. پریا غش‌غش خندید و پس از دقایقی سکوت ادامه داد: «اگه می‌خواهی مامان و بابا از شاهکار تو خبردار نشن، اون هودی زردت رو می‌دی به من و شبا ظرفا رو می‌شوری. تازه سهمیه پاستیل و لواشک یک هفته‌ام رو هم تامین می‌کنی.»

– عههه؟ پررو می‌شم؟! باشه، پس شب که برگشتی منتظر استقبال گرم مامان و بابا باش.

و گوشی را قطع کرد.

والا خواهر هم خواهرهای قدیم! چطور توانست از برادرش این‌گونه اخاذی کند؟ آخر حیف نبود؟ لااقل یکی، دو میلیون پول طلب می‌کردی دختر ساده.

چند دقیقه بعد، صدای پوریا از پشت گوشی: «پری هرچی بخواهی بهت می‌دم؛ فقط جون خودت سیگارامو نده دست مامان. به مولا بیچارم می‌کنه.»

و اما من... دیگر از نتیجه این معامله غیر منصفانه چیزی دستگیرم نشد؛ تا روزی که به دامان پوریا، دوست احمق و مهربانم پرتاب شدم.

(سخنی با خوانندگان این متن: وسایل خلافت‌پرستان را قبل از آغاز خانه‌تکانی امحا کنید تا مادرتان بعد از پیدا کردن آن‌ها امحایتان نکرده.)

(۱): موهای گوجه شده: نوعی دوپینگ خاص در بانوان است که قبل از شروع خانه‌تکانی مهیایش می‌سازند.

(۲): آنابل ایران: بهاره افشاری در سریال «او یک فرشته بود.»

یه حرف خانومانه ...

سخن سردبیر / نسیم اسدی نژاد

درود بر شما.

خط بالا آخرین باری بود که در این قرن به شما همراهان کلیپس سلام می‌کنم. واژه‌ی «قرن» همیشه به قدری غیر قابل لمس به نظر می‌رسید که هیچ‌وقت فکر نکردم ممکن است روزی پایانش را ببینم. مخصوصا که در دو سال اخیر میزبان مهمانی بودیم که بعید است به این زودی ها قصد رفتن داشته باشد. به قول ریش و موسفیدان: «مهمان گرچه عزیز است ولی همچون نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود.» کرونا جان ما را خفه کردی، پس کی می‌خواهی تشریفت را ببری؟

شاید تفکر همه‌ی ما این بود که کرونا بدترین اتفاق این قرن است. وقتی جنگ روسیه و اوکراین شروع شد؛ بار دیگر دنیا خانم ثابت کرد که همیشه اتفاق بدتری زیر چادرش قایم کرده. البته از آنجایی که سردبیر، مدافع حقوق زنان است، تقصیر را گردن آقا جهان و جیب شلوارش می‌اندازیم. عارفی (یا شاید هم کاظمی و حتی امیر حسینی) می‌گفت هر جای دنیا هر اتفاقی بیفتد مردم خاورمیانه شروع می‌کنند به امضا جمع کردن و ابراز ناراحتی و کمک کردن. البته که این دلسوزی و یژگی خیلی خوب و پسندیده‌ایست ولی مورد داشتیم که فرمودند به دلیل جنگ روسیه و اوکراین روحیه نویسندگان را از دست داده‌اند و نمی‌توانند برای این شماره نشریه متن بنویسند. این بده!

همه می‌دانند جنگ بدترین اتفاقی است که برای یک ملت می‌افتد؛ می‌دانند که در جنگ برنده وجود ندارد؛ می‌دانند که میلیون‌ها انسان قربانی افکار و عقاید عده انگشت شماری می‌شوند. ولی با اینکه این آگاهی وجود دارد، باز هم روبه جنگ می‌آورند. چرا؟ چون انسان ذاتا خودخواه است و برایش مهم نیست در مسیر حیات بخشیدن به آرمان‌هایش چند نفر را فدا می‌کند. هر کدام از ما، در حد جایگاه خود، برای بالا رفتن، دیگران را زیر پای خود گذاشتیم. مثل وقتی که یک نفر با قلب کردن در امتحان استاد را به کل کلاس بدبین می‌کند و نتیجه‌اش می‌شود آزمون‌های بازمان کم و سطح سوالات بالا که ترکیبش با سرعت لاک پشتی اینترنت فقط و فقط برابر با عصبی شدن دانشجو است. من می‌گویم به جای آن که مطالب و اخبار مربوط به جنگ را رگباری استوری و فوروارد و پست کنیم، چند ثانیه کلاه خود را قاضی کنیم.

جنگ قطعاً محکوم است. فرقی ندارد که از سمت کجا باشد. اما لزوماً من و شما از باعث و بانی جنگ انسان‌تر نیستیم. فقط در موقعیتش قرار نگر فیتیم. به امید این که در قرن جدید پایبندی به اخلاقیات مد بشود.

داستایوفسکی می‌گوید: «اگر جنگی نتیجه‌اش خوشبختی تمام دنیا هم باشد، باز هم به جاری شدن یک قطره اشک بر روی گونه‌های یک کودک بی‌گناه نمی‌ارزد.»



NO WAR!

امین دریانورد

گرگ‌ترین موجود تاریخ!

حانیه رزاقی

پیش به سوی قرن جدید

یاسمین الهادای

روز درخت کاری، روزی زیبا و نمادین برای تشکر و قدردانی از پست‌ترین موجود تاریخ یعنی درختان می‌باشد، لطفا نامه‌ی زیر را با دقت فراوان بخوانید:
سلام به تمام دلبرهای سانسوریا!
حالتان چطور است؟

من درخت هستم، حتما مرا می‌شناسید.

گرگ‌ترین موجود دنیا...

اما انصافاً مردم هم خوب حقم را کف دستم می‌گذارند. مثلاً انقدر اختلاس کرده‌ام که راه‌به‌راه از میوه‌ها، این خزانه‌های رنگارنگم، استفاده می‌کنند.

انقدر با پارتی‌بازی مقام و شغل گرفته‌ام، که کودکان همچون مرد عنکبوتی از سر و شاخ من آویزان می‌شوند؛ بلکه منصبی کسب کنند.

در سال‌روز پیروزی انقلاب طبیعت (سیزده‌به‌در) به نشانه‌های استکبارستیزی، تمام شاخسار، برگ و موجودات ریز و درشتی که روی من زندگی می‌کنند را می‌سوزانند.

من عادت به مصرف گرایی و چشم و هم چشمی به خصوص در زمینه‌ی آب دارم. به همین دلیل از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان آب در سراسر دنیا هستم. اصلاً برای همین است که مدام نفت و بنزین پای من می‌ریزند تا این عطش من پایان یابد.

ذات‌درشت هیکل و چاق و چله هستم. آدم‌ها هم نامردی نمی‌کنند و هر جا که نشانی از یک درخت چاق می‌بینند، نابودش می‌کنند.

ما درختان از نظر خودمان همواره غنی از سود و فایده برای انسان‌ها بودیم. اما حتماً موجودات خوبی نبودیم که دیگر جایی برای زندگی در زمین برای ما نیست!

در هر دم و بازدم، هر قطره‌ی آب، هر لقمه‌ی غذا، هر تکه لباس و... ردپای ما وجود دارد. اما چگونه انسان‌ها فکر می‌کنند که بدون ما می‌توانند زندگی کنند!؟

اگر بنا به مردن و نابود کردن باشد، اولین موجوداتی که باید از صحنه‌ی تاریخ حذف شوند، انسان‌ها هستند.

همان‌هایی که دریاها را آلوده می‌کنند،

حیوانات را شکار می‌کنند،

زباله‌ها را می‌کنند،

و درختان را به قتل می‌رسانند!



کم کم داریم به قرن جدید نزدیک می‌شویم. قرنی که در طول آن خیلی چیزها را از سر گذرانیم. شما از جمله افرادی به حساب می‌آیید که دو قرن را به چشم خود دیده‌اید و خوشبختانه در دوران پیری خود می‌توانید با همین یک مورد، تکبر نمایید و بسیار فخر بفرروشید!

با شروع سال نو و قرن جدید می‌توانید برای رسیدن به اهدافی که صد سال سیاه به آن‌ها نرسیده‌اید، بی درنگ اقدام کنید. برای مثال اگر تا به حال با دوستان و یا اقوامتان بحث و مشاجره‌ای داشته‌اید و حرف ناگفته‌ای در ته‌دل‌تان مانده که مایل هستید آن را ابراز کنید، شک نکنید که روز اول سال بهترین فرصت برای این کار هست. بالاخره کدورت که از بین نمی‌رود و فقط از حالت خشم و عقده‌ی درونی به پیام آتش‌افکن تبدیل می‌شود و چه بسا شعله‌های خشم دامن شما را هم بسوزاند. پس یکی از ملزوماتی که باید حتماً به همراه داشته باشید، پماد سوختگی و باند به مقدار کافیست.

تقریباً کم‌تر از یک ماه به قرن جدید مانده و بازار خریدهای شب عید داغ داغ است. اما می‌دانید که چه چیزی از آن هم داغ‌تر است؟ عرق مردانی که زیر بار خانه تکانی دارند لاله می‌زنند و چه بسا خانم‌های خانه مثل عروسک منحوس سریال ماهی مرکب، منتظر هستند تا همسرشان در انجام کارهای خانه خدایی نکرده اهمال کاری کند تا زخم کاری را حواله شان بکنند.

ما می‌توانیم ادعا کنیم که تنها ساکنان فلک زده‌ی این جهان بودیم که سرآغاز قرنمان (سال ۱۳۰۰) همراه با آنفلونزای اسپانیایی بود و پایانش با کرونای چینی. محتمل هست که شعار قرن جدید این باشد: «نه مادرید نه ووهان، لعنت به هر دوتاشان!». با وجود اینکه قریب به دو سال است که کرونا در دنیا جا خوش کرده‌است اما هنوز به این یقین نرسیده که تمام فصول را دیده و از این به بعدش هم تکراری است. شاید در این فکر هست که تا سه نشه، بازی نشه.

به نظر شما در پنجاه سال آینده -یا بهتر بگویم در قرن جدید- چگونه از خواب بیدار می‌شوید؟ اجازه بدهید تا بگویم. تصور کنید در خواب هفت پادشاه هستید و دقیقاً همان لحظه‌ای که به اوج لذت رویا و فراتر از آن صعود می‌کنید و پادشاه روی زمین زانو می‌زند و دست در جیبش می‌کند تا حلقه را بیرون بیاورد، تختتان با قدرتی به بزرگی سه ریشتر می‌لرزد و همزمان یکی از گوش‌خراش‌ترین آهنگ‌هایی که می‌تواند مرده را هم زنده کند؛ پخش می‌شود. اگر بیست ثانیه بگذرد و شما هنوز بیدار نشده باشید، سیستم هشدار دهنده به این آشوب، باران بهاری را هم اضافه می‌کند. اگر در برابر بیدار شدن باز هم مقاومت کنید، آن جا هست که برق پانزده ولت شما را می‌گیرد که البته به محض این‌که بیدار شوید شما را رها می‌کند.

اگر شما هم دیگر در دید و بازدیدهای نوروزی عیدی دریافت نمی‌کنید، می‌توانید از همین الان در کمپین‌های #خسیس_عیدی_بده #عیدی_گرفتن_حق_مسلم_ماست #نه_به_عیدی_ندادن پیوندید. اهداف و دستاوردهای کمپین‌های نامبرده به شرح ذیل است:

تقویت صله‌ی رحم، افزایش روحیه‌ی همدلی، رواج سنت عیدی دادن و تخریب و تضعیف روحیه در جفله‌هایی که هر سال بلااستثنا عیدی می‌گیرند. در پایان به مناسبت نزدیک بودن سال جدید، چند بیت شعر از معاشقه‌ی خورشید و زمین برایتان آورده‌ام تا مبلغی طرب را در شما برانگیزد. زمین خطاب به خورشید می‌گوید:

از جاذبه‌ی روی زمین هیچ نبوده‌است
این قلب شما باعث هر جاذبه گردید
ای نور نگاهت همه جا موجب رحمت
پلکی بزن ای سایه‌ی آرامش جاوید
با این عظمت، این همه خوبی و قشنگی
در سینه‌ی من جای تو تنگ است ببخشید.
شاعر: خلیل خادمی



قطع روابط دیپلماتیک ارسطو با ایران

نخوانید X / زهرا حکیمی

ندانی که ایران نشست منست جهان سر به سر زیر دست منست
هنر نزد ایرانیان است و بس ندادند شیر ژیان را بکس
همه یکدلانند یزدان شناس به نیکی ندارند از بد هراس
دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد در این بوم و بر زنده یک تن مباد

با همین جو گرفتگی ناشی از ایرانی بودنمان آغاز می‌کنیم. حالا چرا جو گرفتگی؟ تا انتها بخوانید و از ایرانی بودنتان رقیق شوید. بنابر شواهد تاریخی، قبل از ورود آریایی‌ها به ایران، زن‌ها یک پا مردی بودند برای خودشان و همه کاره بودند. تا اینکه مادها و هخامنشیان خود را قاطی کرده و زنان با حفظ جایگاه اجتماعی و تمام امتیازات، قدرت سیاسی و نظامیشان را به مردان محول می‌کنند؛ که اولین اشتباه تاکتیکی زنان را در این زمان شاهد هستیم. مثلاً این مردهای قدرت طلب را ببینید. از همان روز تور را داغ دیدند، چسباندند و تا همین الان هم رهایش نمی‌کنند. بگذریم. قصه از آنجایی دارک می‌شود که اشکانیان خارج زده‌ی دست‌نشانده اسکندر مقدونی، قدرت را به دست گرفتند و از آنجا تمام حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان، من حیث المجموع ۵-۰ به نفع مردان تغییر می‌کند. با توجه به فمینیست بودن نویسنده به سرعت از آن تاریخ منحوس عبور کرده و به ساسانیان می‌رسیم.

این جا و از همین جا به بعد دوران خوش خوشان زنان است پس با خیال راحت تا آخر متن در همین دوران باقی مانده و ایرانی بودنمان را در چشم حسودان فرو می‌کنیم. (در همه کشورهای همسایه و غیر همسایه حتی در فرنگ هم، زنانشان کمترین حقوق را داشتند؛ به طوری که ارسطو تمام روابط دیپلماتیکش را به خاطر رو دادن ایرانی‌ها به زنان، قطع کرد. پرانتز بسته.

برویم سر وقت خودمان. از نقوش هنری در تخت جمشید (با در نظر نگر فتن یادگاری‌های هموطنان معاصر) تا متن‌ها و نوشته‌های پهلوی جامانده، همه هم‌دوشی زنان با مردان از خانه‌داری گرفته تا ساختن بناهای تاریخی و غیره و ذلک را نشان می‌دهند.
خلاصه بگویم ردپای زنان در همه جا دیده می‌شد! ادنیای شعر و شاعری.

حال اگر بخواهیم ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، سلامتی، ورزشی (نفس می‌کشیم...) زنان را بررسی کنیم به این شرح است:

عشق، دختر و پسر نمی‌شناخت و در هر صورت مقدس شمرده می‌شد. اجباری برای ازدواج دختران وجود نداشت و تا ((بله)) را خودش نمی‌گفت کسی حق آوردنش پای سفره عقد را نداشت. البته که از مفاد قرارداد ازدواج‌چای، اطاعت از شوهر بود و همچنین تعهد دو طرف به تک‌همسری.

مرد حق تصمیم‌گیری در مسائل مهم زندگی بدون مشورت با همسرش را نداشت.

و البته که رگه‌هایی از نژادپرستی گاه‌ها دیده می‌شد؛ مثلاً در رسم درون همسری (که با محارم خودشان ازدواج می‌کردند) بدین گونه بود که آن زن خوب‌ها برای این که بانزاده‌های دیگر گره نخورند، تن به این ازدواج‌های... می‌دادند. البته بعدها دین زرتشت پشت دستشان را داغ کرد و نژادپرستی و درون همسری را تمایل به صفر نمود.

در دنیای سیاست که دستشان از ماهم باز تر بود! از پهلوان داشتند تا قاضی و فرمانده جنگ و فرمان‌روا.

در واقع شرط شورای نگهبانشان برای فرمان‌روایی جنسیت نبود، بلکه صرفاً فره ایزدی و نور مقدس اهورایی به علاوه ژن خوب بود. (اینکه نور مقدس اهورایی چیست و از کجا باید می‌آوردندش هم سوال مهمی ست)

در درس هم بیشتر از آنکه نگران کنکور ورود به مکتب‌خانه پسرهایشان باشند، به دخترانشان سخت می‌گرفتند؛ چرا که دختران را مادران و مسئول تربیت نسل‌های آینده جامعه می‌دانستند که باید خردمند و آگاه باشند.

به طور کلی همه در تحصیل آزاد بودند و داشتن مدرک در آن زمان هم بسیار باارزش بود و در جلسات خواستگاری مطرح می‌شد.

در نهایت به همین دلایل بود که فردوسی بسی رنج برد در این سال سی و این‌طور راجع به کشورش فخر می‌فروخت:

همه یکدلانند یزدان شناس / به نیکی ندارند از بد هراس
دریغ است ایران که ویران شود / کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد / در این بوم و بر زنده یک تن مباد





sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشریات دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد

آرشیو کامل نشریات دانشجویی • اخبار و اعلان های خانه نشریات • نحوه درخواست مجوز نشریه
نحوه دریافت حمایت مالی • اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات • نحوه ثبت آرشیو نشریه
دستورالعمل نشریات دانشگاهی • نحوه شرکت در جشنواره نشریات • اسناد و آئین نامه ها • لیست نشریات فعال